

صفحه اول  
جلد پنجم  
شماره اول  
قیمت اشتراك  
۲۱ ماه مارج

# مخبر

۱۳۲۹

PAGE ۱  
VOL V  
No ۱

سالی يك والروپاژتنت  
ماه بهاء شه

این مجله بر حسب تاریخ بهای هر نوبه روز چاپ و توزیع میگردد و در نهایت آزادی در مسائل گوناگونی بشر و وحدت ادیان و ترویج صلح عمومی و تربیت اطفال و پیشرفت امر حضرت بهاء الله در اطراف جهان و توضیح حقائق این دین عمومی خواهد نوشت و مقالات مفید که موافق سبک اداره است قبول و نشر خواهد کرد

## نطق مبارک

در سزا و محبت کائنات

نطق مبارک حضرت عبدالحیاء در روز الفنون کالیفورنیا استانفرد یونیورسیتی ۸ اکتوبر ۱۹۱۲ ساعت ده و نیم قریب در حضور دولت تقریر فرمایند و دو هزار تلامذه و جمعی از دوز و نزدیک آمده بودند محض استماع بیانات مبارک

در می آمد از این جهت سلطنتش ابدی است

چونکه انجا که علم و ذوق است بسیار سرور است که در این که حاضر شدیم و از برای شما تا بیانات و توفیق الهی عظیم باد علوم و فنون بنهایت چه برسد و مانند چراغهای روشن در این عالم انشا بدخشد چون اعظم تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است لهذا می خواهم از وحدت کائنات صحبت بدارم و این مسئله از مسائل فلسفه الهی است

اعظم متقی عالم انسانی علم است زیرا کشف حقائق انشائی است و چون امروز خود را در مرکز علم می بینم در این کلیه که شهر نشین هیچ آفاق رسیده لهذا نهایت رو را دارم زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علمای است و اشرف مرکزی که در عالم انشا است مرکز علم و فنون است زیرا علم بسبب روشن شدن عالم است علم بسبب اجتناب از تاریکی است علم بسبب عالم انشائات و چون وقت غایت دولت علم اعظم از دولت ملوک زیرا سلطنت ملوک منهدم می شود امیر طوهار و قیام هر مخلوق می گردند و کلی سلطنتشان زیر و زبری شود و مکن سلطنت علم ابد سرمدی است و آن تقریر بنابر ملاحظه کنید فلاسفه که در قیام بودند چگونه سلطنت آنها باقی است سلطنت روحان با آن عظمت منقض شده سلطنت یونان با آن عظمت منقض شده سلطنت شرق با آن عظمت منقض شده مکن سلطنت افلاطون باقی است سلطنت ارسطو باقی است لآن در جمیع کلیات و محافل علیه ذکر آنها باقی است بحال آنکه ذکر ملوک نسیان شده پس سلطنت علم اعظم از سلطنت ملوک است ملوک بحال که از این زمین تخریب کنند و مکن شخص عالم بعلم قیام کند و مدال از قلوب را در زیر کین اقل

و افضحی شود که جمیع موجودات تکلیفات و هر کائناتی که کائنات عبارت از جمیع کائنات است یعنی کلیتی در کلیتی است مثلاً ملاحظه کنید که کائنات از اجزاء فرقیه ترکیب شده است و این اجزاء فرقیه در جمیع مراتب وجود است و از این جدا هر جزئی از اجزاء فرقیه که در هیکل انسان است يك وقت در عالم بان بوده يك وقت در عالم حیوان بوده يك وقت در عالم جماد بوده متصل از اجزاء و از هر یک بصورت انتقال دارد و از کائناتی که با آن دیگر در صورت انشائی اعضا و اجزاء انتقال نمایند و در هر مرتبه کالی دارد این سیر کائنات مستمر است لهذا هر کائناتی که کائنات عبارت از جمیع کائنات است نهایت نیست که استند متعلق است تا از جوهر که در جسم انشائی است جمیع مراتب وجود است و حرکت کند يك وقت در وجود و انتقال داشت و صورتها بعد انتقال بعد انتقال کرد بعالم نبات انتقال داشت و صورتها بعد انتقال پیدا کرد و صورت حیوانی حالای عالم انشا آمده است در مراتب انشائی می کند بعد می گردد بعالم جماد و همین طور در جمیع مراتب سیر می کند در صورت کائنات انشائی اجزای می نماید و در هر صورتی که ظهور کلی دارد در عالم جماد کائنات جاری داشته و در عالم نبات کالی از انشائی داشت در عالم حیوان کالی از انشائی داشت و در عالم انسان

کمال نشا دارد پس واضح شد که هر چه هر فردی از کائنات انتقال در صورت  
 نامش دارد و در صورت کالی دارد از این واضح شد که کائنات یکی است عالم  
 وجود و احد است پس چون در وجود کائنات وحدت است و یک معلوم است که  
 در عالم انسانچه وحدت است این برهنه است که وحدت اندر وحدت است  
 مبدأ و انتهای وجود وحدت است با وجود این وحدت عالم انشا جمع  
 کائنات یا اجزاست که در عالم انشا تراجم و جلالی است با وجود آنکه اشرف کائنات  
 است زیرا که آلات تجاری دارد جسم است و کالاتی دارد قوه نامیه دارد  
 و کالات حیوانی دارد قوه حیوانیه دارد و کالات انسانی که عقل سلیم است  
 با وجود این وحدت عظیمه آبا جاز است که نزل و جلال کند جاز است که حر  
 و قال نماید جمیع کائنات با یکدیگر ممتد جمیع عناصر با یکدیگر ممتد  
 آنکه اشرف کائنات است یا جاز است که نزل و جلال نماید استغفر الله  
 ملاحظه کنید که این عناصر کائنات و قوتیکه با هم التیام دارند حیوانیت  
 لطافت نورانی است تحت آسایش است لکن این کائنات که ملاحظه  
 کنید جمیع با یکدیگر صلح اند و تقابل با نیر صلح است با خالص است  
 با یکدیگر صلح اند و چون ادنی مصادمه حال می شود زلزله می مثل  
 زلزله سافرنی می شود ادنی مصادمه هر دو می نتیجه می بخشد  
 و این همه مفاد حاصل گردد و حال آنکه در عالم جاد است دیگر ملاحظه نماید  
 ان مصادمه در عالم انشا چه تدبیرا با حال می شود علی الخصوص که  
 خداوند انسان را بعقل اختصار داده و از عقل اشرف کائنات است  
 فالحقیقه قوه ایست که از تجلی الهی است و از ظاهر و عیا است مثلا  
 ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است جمیع در قوه قانون طبیعت اند  
 ابتدا از قانون طبیعت سر و قوتی می خورند مثلا آفتاب از غلظت اسیر طبیعت است  
 از قانون طبیعت آید تجار و نوازند و همچنین اجسام عظیمه در این قضایا انسانی  
 جمیع اسیر طبیعت اند از قانون طبیعت تجار و نوازند که اسیر طبیعت است  
 جمیع اجزای کائنات اسیر طبیعت است جمیع حیوانات از غلظت یا از قوه از  
 قانون طبیعت تجار و نوازند و کائنات با این که یکی با این جسم ضعیف چون  
 مؤید عقل است و عقل جلوه اجلوه است الهی است قانون طبیعت را  
 می شکند و بهم میزند مثلا قانون طبیعت انشادی روح خالی است  
 و کزن این قانون را شکسته مرغ می شود در هوا پرواز می کند ماهی  
 می شود در زیر دریا سیر می کند کشتی می سازد در دریا می تازد

این علوم و فنون که شما را پدید آورده و از فنون تحصیل و کتب اینها جمع  
 اسرار طبیعت بود بقانون طبیعت باید استوار باشد و کزن عقل کائنات  
 این قانون را شکست و حقایق اشیا را کشف نمود و از حیرت غیب به حیرت  
 شهر آورد و این علوم پدید شد و این مخالف قانون طبیعت است مثلا  
 قوه برقیه این را سراسر مکنونه طبیعت است باید پدید آید کزن عقل  
 انسان این را کشف کرد و قانون طبیعت کتب و از حیرت غیب به حیرت  
 شهر آورد و این قوه عاصیه را آورده در این شیشه حبس نموده است  
 این خارق العاده است از مخالف طبیعت است از غریب شرف و بزرگ دقیقه  
 نمایی نماید این محض است انشا صوت را می گیرد و در فنون غریب می کند  
 و حال آنکه صوت باید آزاد باشد زیرا که قانون طبیعت چنین اقتضای کند  
 همچنین اشرف کائنات جمیع اسرار طبیعت است و بقانون طبیعت باید استوار  
 باشد کزن عقل انسان که عظم جلوه الهی است این قانون طبیعت را می شکند  
 و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت انما بیرون می ریزد  
 با چنین قوه الهی چگونه جاز است که ما مثل درنده ها باشیم  
 مثل این گرگ ها یکدیگر را بدریم و فریاد یکدیگر بشنیم بر سریم آیا این  
 سزاوار عالم انسا است اگر حیوان در قتل کند جهت طعم است  
 عقل ندارد که فرقی میان ظلم و عدالت حد قوه عین نداند و کزن انشا  
 درنده نماید عیبه طعم نیست عیبه طعم است عیبه طعم است حال آیا  
 سزاوار است که چیزی وجود شریف یعنی انسان که از عقل سلیم مستفیض  
 است با چنین افکار عالیه با وجود این همه علوم و فنون با وجود این خرد عا  
 عظیمه با وجود این آثار عظیمه با وجود این همه امکانات با وجود این همه  
 اکتشافات باز داخل میزدن شکسته خوردن یکدیگر را بریزند  
 و حال آنکه انسا الهی است یا بشریت اگر بشیر را  
 خراب کنی لابد صاحب خانم کنده می شود پس چگونه انسانیت  
 الهی خراب کند هیچ شبهه نیست که سبب غضب الهی است  
 خداوند انسان را شرف خلق نموده و بر جمیع اشیا امتیاز داده و موهب  
 کلیه مختصر نموده عقل داده اولاد داده قوه حافظه داده قوه تخیله  
 داده حواس غمسه ظاهر داده این همه موهب عظیمه داده ا  
 خداوند انسان را مصدر فضل نموده تا آنکه مانند شمس روشن شود  
 سبب حیانت که در سبب آید باشد حال اما جمیع این موهب چشم

# جباختار

می پوشیم و این بنیان الهی را غریب کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم  
 و حال آنکه اسیر طبیعت نیستیم خودمان را اسیر طبیعت میکنیم و باقی  
 طبیعت حرکت میکنیم زیرا در طبیعت نزاع و رقابت اگر انسانی است  
 نشود از غرض طبیعت نزاع و جدال است جمیع مکاتیب این همه  
 مدبر بجهت چه تأسیس شده است بجهت آنکه انسان از مقتضای  
 طبیعت خجانیابد از نقائص طبیعت خلاص شود و کالای غنی تر پیدا  
 کند ملاحظه کنید که اگر این زمین را بحال طبیعت بگذراند چارشا  
 می شود علفها بپودری می روید و گن چون تربیت شود زمین پاک  
 گردد و فیض و برکت عظیمه حاصل گردد اینگونه هارا اگر بحال طبیعت  
 گذارد جنگلی می شود ابد در خسته و در زوید و چون تربیت  
 شود باغی گردد و نتیجه بخشد و ثمر دهد انواع گل و گیاهین حاصل  
 گردد پس عالم انشا سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد و لهذا  
 محتاج تربیت است علی الغرض تربیت الهی ظاهر مقتضای الهی بر می یونند  
 باغبان الهی بودند تا این جنگلها طبیعی را باغشایا بثمر فایده خاریش را  
 کشتانند پس چگونه انشا چه چیز است ؟ انشا باید در ظل  
 من تحقیقی خود را از نقائص طبیعت بجات داده و فیض الهی غنی تر تصف  
 گردد و حال آنکه تربیت که ما این واجب الهیه و این فضائل غنی تر است  
 طبیعت کنیم ؟ و حال آنکه خداوند فرموده که قوا نیز طبیعت انشیم  
 و شمشیر از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت زمین آیات آنست که  
 خود را اسیر طبیعت نمایم و بموجب این آثار طبیعی که نزاع و رقابت مانند  
 این حیوانات درنده هم دیگر را می بینیم و نوحی زندگی کنیم که فرقی این انشا  
 و حیوان نماند اینست که فی الحقیقه بدتر از این زمین بگمانی نمی شود از برای  
 عالم انشا حقارت بدتر از این نیست از برای عالم انشا وحشی بدتر از جنگ  
 نیست زیرا بسبب غضب الهی است زیرا بسبب عدم بنیان الهی است  
 الحمد لله که من خودم را در جمعی می بینم که جمیع صلح جویند و صلح  
 جمیع در انشا صلح عمومی است جمیع افکارشان در وحدت عالم  
 انشاست جمیع خادم حقیقی نوع بشرند و از خدای خود هم که شماها  
 مایید و توفیق بخشید تا هر یک از شماها علامه عصر شوی و با  
 نشر علوم گردد و سبب اعلا از صلح شود و سبب انشا باطنی قلوب بشر  
 گردد زیرا حاضر بجا الله پیام سال پیش اعلا صلح عمومی بین دول صلح

3  
 عمومی بین ملل صلح عمومی بین ادیان صلح عمومی بین اقالم کرد و فرمود که  
 اسلا و دیان الهی است جمیع ادیان سبب قیام و التیام است و لیکن  
 اختلاف و تعالی است و هر یک از تعالید مختلف است سبب نزاع و رقابت است  
 اما اگر تحقیق حقیقت این الهی شود جمیع ادیان متحد و متنوع گردند  
 دین با سبب الفت و اتحاد گردد سبب انشا باطنی قلوب بشر شود اگر  
 دین سبب نزاع و جدال گردد البته فی دینی بهتر از دین است زیرا  
 عدم شیء مضر بهتر از وجود آن است دین علاج الهی است در تمام  
 هر دو نوع انشاست هم هر دو خواست ولی اگر سزاوار  
 شود سبب جنگ و جدال گردد و سبب خورید شود البته فی دینی  
 به از دین است و همچنین نوع صلح عمومی بین دول و ملل را مصلح  
 نمود و مضر آن جنگ را بانی کرد زیرا نوع انشا این قوم هستند جمیع  
 سلاله آدم اند و آدم یکی است جمیع اطفال با پدری اند و اعضا یک  
 عائله نهایتش اینست که یک عائله بزرگ است در عائله اجناس  
 مختلفه تصور نتوان نمود اگر چیزی تصور ممکن بود میتوانستیم  
 یکدیگر اختلاف نزاع بجا ولی مادامیکه همه اعضا یک عائله هستند  
 این مختلفه نیست لهذا این کلمات بی تازیه علیه که این آیات الهی است  
 و ان المانی است و این انجیل است و دیگری دوسر است این بر این است  
 و دیگری امریکائی است اینها تماما اوهام است همه انسانند  
 همه خلق خداوندند همه یک سلاله اند همه اولاد آدمند  
 اینها تعبیرات همیه است اما تعبیرات وطنیه که ارض  
 وطن هر ذات است و یکی است متعدد نیست نوع انسان را وطن  
 واحد است این هر دو وجهی است اسلا بعضی از سبب نزاع و رقابت  
 اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداخته مقصود  
 شهادت بود مقصودش تا غضب بحال بود و این احسانا وطن  
 پرستی را اله تعالی خود نموند خودشان را قصور عالم بر زمین  
 بگردند و از هر نعمتی بهره میبرند غذاها لذت میخورند در خوشی  
 پرند و پرنیان می خوابیدند و در انشا ملکی سیر و سیاحت می نمودند  
 و هر وقت ملکی رخ میداد در قبالا راهی قصر داخل شده با خانها  
 ماه دو میرقصیدند و گوش میبوستی و لذت میبردند اما به این بخیران  
 بدین عیثها به این پیمانها به این دهقانها میگویند بروید در

سید جنگ خون یکدیگر را بریزید خانان یکدیگر را خراب کنید شماها سید  
 ما صاحب منضمیم کا پتیا نم جنرالیم دیگران میگفتند چرا مملکت ما را  
 خراب میکنید؟ جواب میشدند که شماها آمانید ما فرانسه ایم  
 و بی همتا هستیم همه این جنگها و در قسور یکدیگر خود شغول بودید دست  
 از سرور و فرج خود بر نمیداشتید اما خودنمای پیاده گان ریخته می شد  
 بر آنچه؟ برای افکار و همیه که این ملت فرانسه است و آن دولت  
 آلمان است و حال آنکه هر دو آدم اند هر دو اعضا یک عالم اند هر دو  
 بی ملتند این عنوان وطن را سبب این همه خونریزیهای کشنده و حال آنکه  
 این که ارض یک وطن است بی صلح باید در جمیع اوطان محو گردد و خدای  
 بزرگم خلق کرده بدین معنی آتش خلق کرده این که ارض وطن کلمات حالا  
 ما آمده ایم یک خطوط و همیه فرض کرده ایم و صورتیکه این خطوط  
 هم محض است این اکتیم آلمان است دیگری اکتیم فرانسه است <sup>مملکت</sup> تمام  
 کنیم این وطن آلمان مقدس است سزاوار پرستش است سزاوار عبادت  
 و در آن قطعه دیگر مملکت بیست مردمانش بایکشته شوند اما ایشا  
 باید تاریخ کرده و اطفال و زنانش سیر شود چرا؟ بجهت این  
 خطوط و همیه آتش خونریزی نماید و آباء نوع خود را بکشد!  
 بجهت چه؟ بجهت تعلو این خاک سیاه و حال آنکه چند روزی است  
 روی این خاک زندگانی نموده و بعد قبر بجاوست آیا سزاوار است که بجهت  
 این قبر بستانیم همه خونریزی کنیم این خاک اجسام ما را الی الابد در شکم  
 خود محفی خواهد کرد خاک قبر ما است چرا جنگ و جدال بر این  
 تیرا بستانیم این چه جهالت است این چه نادانی است این چه  
 بی فکری است

امید داریم که جمیع ملل در نهایت محبت و الفت مانند عالم  
 چون برادران و خواهران و مادران و پدران با یکدیگر در  
 کالعه زندگانی نموده و کامرانی کنند

امروزین خبر بسیار خوش رسید خیامی در فی الحقیقه بسیار شخص  
 جلیله بود انجم جهان نادر بود غیثود نفیسه که انجم جهان  
 کامل باشد جلیلا و امر را حدیث باید ترجمه حال و را بنویسد فی الحقیقه  
 در نهایت انقطاع بود در نهایت ثبوت و استقامت بر اهل الله بود ابد  
 تعلق بر چیزی نداشت از روزی که این شخص مؤمن شد تا اینها  
 همیشه شغول خدمت امر الله بود یا تبلیغ میکرد و یا تحریک می نمود هیچ  
 تعلق با این عالم نداشت چه قدر فاضل و متشبع در کتب بود از هر  
 ملتی آگاه بود از این هر دو بی مطلع بود سهام و شریک من در  
 عبودیت استان مقدس بود در وقت اعزاز سبب تسلیم من بود تو  
 اطمینان را از هر جهت از او داشتم هر نفسی ردی بر این امر مینوشت  
 حواله با او میکردم جبراً مینوشت چه قدر خاضع و خاشع بود آنچه  
 کردم که این شخص بیک خادمی در خود بگیرد قبول نکرد الا آنکه  
 خود شغول است اجباراً بکند خود شغولی درست میکرد جمیع اعیان جمیع  
 اعیان و وقتیکه در منزلش می آمدند خود شغول میکرد باضعف  
 جسم و فاعوشی و نال و زاری و قبا و جود اینها بر محلات و عبادت  
 میکرد و خدمت می نمود جمیع نکویشان بود که حضرات ارضی و سوری  
 باشند بهر نحوی که باشد در این مدت کلمه من از او نشنیدم  
 من گفتم یا من نوشته میگفت خدمت ای شاعر محترم خدمت اعیان  
 محترم کردم ابداً کلمه فی از او صادر نمیشد که من علی دارم یا اطلاق  
 دارم فی الحقیقه محو و فانی بود در آستانه تقدس سبحان الله ابد  
 ساجده وجود از استشام نمیشد دیگر حرکت یافته چنین اقتضا  
 کرده است چاره جز صبر نیست **فکر جمل بعد بالف باری** فریاض  
 زود جمیع اعیان الهی در بالا جمع شویید و بناجا بکنید من هم در  
 اینجا شغول خواهم بود

ایضاً

نطق مبارک و ربیت مبارک روز ۲۲ ژانویه ۱۹۱۴  
 فی الحقیقه مصیبت جناب ابوالفضل الامینیت عظیمه است هر  
 چند نشانی خواهد خود شریک بدهد تسلی نیاید چه قدر خوب  
 که آتش چنین باشد تا آنکه قلوب جمیع اعیان از هر جهت مجذوب یا گرد  
 در اسکندریه هر وقت که بسا و لشک بشدم میرفتم با او ملاقات میکردم

میز ابو الفضل

بیانات مبارکه حضرت عبد الجبار در باره تصاعد الی ملکوت  
 الله حضرت ابوالفضل علیه رحمة الله و رضوانه  
 تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴

فیر از آن میشد بسیار صادق بود خیلی صادق بود ابد از غش  
 نداشت آثار عجیب هم گذاشت تماش در استدلال امربالک  
 فکرش و فکرش و فطرتش و سانسش جمیع با ثبات امربالک بود قاعده  
 این بود که از هیچ تا ظهور مشغول بجزیره بود کسی را قبول نمیکرد  
 بعد از ظهور هر کس بی وقت قبول میکرد خانمهای فرنگی ذکر میکردند  
 چونی این زندهای فرنگی بسیار مصر میشوند و خیلی سوالات میکردند  
 اما میرزا ابوالفضل مشغول غم بود از سوالات اینها بابتنگ  
 آمده بود نمیتوانست تحمل کند چند نفر از زندهای فرنگی گفته  
 ما قیام اینجا در جفانه انسان در زدیم جواب نشتیدیم اصرا کردیم  
 فهمیدیم که داخل است می در زدیم می در زدیم آخر با انگلیسی  
 فرمودند " ابوالفضل فوت هیر" گفتند ما از  
 خنده غش کردیم خود شام بنا کردند بخندیدن برگشتیم  
 از جبهش نور میبازید چه قدر نورانی بود قلبش روشن بود  
 حکمت الهی عجیب است انشا حیران میماند انشا حیران میماند با وجود  
 اینکه اینگونه نفوس مثل دریا خند معلوم است از برای او این غایت  
 قصوری است تنهای مراتب وجود است از موت از برای او حیاتی  
 عظمی بود از برای انشا همتی اعظم از این نیست که انعام وجود بود  
 ولی کسانیکه با او انس داشتند محبت داشتند محزون میشوند  
 انشا صمیمی بود آنچه بود صمیمی بود ابد هیچ زود نداشت  
 همه اش صمیمی بود مثلاً اگر با انسانی محبت داشت در قلبش بیشتر  
 محبت میکرد اگر انسانی را و صنف می نمود در قلبش بیشتر و صنف میکرد  
 اگر با انشا الفت می نمود در قلبش بیشتر الفت می نمود صمیمی بود شوقی  
 نبود اما انشا مکرر میشد نمیتوانست با او حرف بزند میگریخت  
 غریب است یکی از پاشاوات مصر مشتاق شد که او را ملاقات  
 کند قبول نکرد بعد از آن واسطه فرستند انشا گفت چه را قبول  
 نمیفرمایید جواب دادند از او خود شوم نمی آید لایق این آرزو او عهد  
 ندارد زیرا اگر آنرا حقیقت بود خدا در قلب من محبت او را انداخت  
 هر چه هست نمیتوانم با او از روی محبت و صد ملاقات کنم بهتر است که  
 او را ببینم هیچ آئوده با این عالم نبود هیچ چیز آئوده نگذاشت نه بجای  
 دلشکی داشت نه بچیز دیگر مجرد بود مجرد بود منقطع عالم

ملکوتی روحها بود شیخ الاسلام تقی قزاقی بر روی بر این امر نوشته  
 بود بعضی از احباب جواب نوشتند شیخ الاسلام مرقه ثانی نوشت  
 بعد از آن آقای میرزا ابوالفضل جواب شافی وافی نوشت نفسش  
 قطع شد نفسش قطع شد خلیع با منم بود فریاد ایست  
 که بخیا خیا خلی طالب کتابا و بودند آخر یکی از احباب بانها  
 گفتند که خوب شماها با این هستید چه را این کتاب را اینقدر  
 میخواهید گفتند خوب است که لالهائی در حق حضرت انکار کرده است  
 ما بجهت این استدلالاتها میخواهیم

انضا

نظم مبارک در جوار مقام علی در محفل تعزیت حجاب میرزا ابوالفضل  
 که اجبای امریکا مرتباً نموده بودند عمر ۱۳ فروردین ۱۹۱۴  
 فی الحقیقه صعود حضرت ابی الفضال علیه السلام بود از برای احبابها  
 در جمیع ممالک دنیا هر جایی که احبابها آقامت دارند از این نصیب میشوند  
 تأثیر غریبی در نفوس احباب نمود زیرا جمیع بدل و جان او را دوست  
 میداشتند روح کل با او منجذب بود فی الحقیقه سزاوار این غایات  
 بود فی الحقیقه سزاوار بود سبحان الله در این شخص اید آنفیه فی الخ  
 همه عینود جمیع انکار و تکاشرش خدمت با انشا الهی بود هیچ فکری  
 نداشت مگر آنکه مرفوع شود با قامه برهان ساحل و دلیل لایح  
 واضح و بیان جلیل جمیع عمرش در اثبات امر الله صرف شد انشا  
 چون کتاب در اینچنین کلمه فی پیدا نمیکند که دلیل بر وجود یا دلیل  
 بر علم باشد کلمه من ندر مگر با اقتضا عبارت که من میگویم  
 چنین است یا چنان و کلمه فی که من چنین کردم یا چنان کردم  
 یا چنان شایسته چنین برهانها آقامه کردم اید انداز از در شکر که در  
 ظل جمال مبارک وارد شد از هر چیزی گذشت از هر شکر است  
 منقطع شدند نه احتیاط میطلبند نه آرام میبختند نه شکر میخواستند  
 و نه نام و نشانی از خود داشت نفس عالی بود تا آن نفس آفریننده  
 باستان مقدس می نمود چقدر شخص فاضل بود چه قدر عالم بود  
 چه قدر مطلع بود چه قدر در کتب جمیع ملل و امم عالم متبع بود  
 از کتب جمیع ادیان اطلاع داشت از کتاب حضرت زود است کتب  
 فارسیان تمامها اطلاع داشت تورات و انجیل را جمیعاً و صریحاً

و بر سر آنها مطلع بمقتد حکای کف و فلاسته الهی مطلع بود و هیچ  
 تواریخ ام گاه جمع فضلا از این حق صریحاً اعتراف میکردند که این شخص  
 فاضل است مع صدانچه وجود در او نبود چه قدر چه سبیل  
 بحال مبارک صدقات و دیار و زیاده بود هیچ امری نداشت در طهران  
 همیشه در زیر تهدید بود تا آنکه بسجراقتاد در ایام ناصر الدین شاه  
 با وجود آن تقدیر ناصر الدین شاه و نائب السلطنه در نهایت استقامت  
 و شجرت اعتراف کرد آنچه باید و شاید میباید نمود صدقات خود  
 خود نماید قدر او را بخان داد و کونین ابد از او ذکر این رضا  
 داشتند جز آنکه روزی ذکر میکرد که انصاف این است که بیان شیخ  
 رضایرشدی اطینان قلوب شد بعد از آنکه هر یک ماه اسوال  
 کردند هر کدام بحکمت صحبت میکردیم جواب میدادیم نائب السلطنه قبول  
 نمیکرد لهذا اطینان مانع میشد تا آنکه آقا ملا رضا آمد و بسیار  
 وضع و مبلغ تمام عقائد ما را ذکر کرد و گفت تعالیم جمال الهی را بایست  
 نماز ما ایلست بر خوات تا آنکه بعد گفت من حقیقتاً برای  
 شما گفتم هیچ امری در این سوالات که میگویم ولی با انرفشا ممنوع  
 جمال الهی را منع کرده است باری پرورد ما بحکمت صحبت میدادیم  
 و آقا شیخ رضا بدون پرده لهذا نائب السلطنه از او اطینان حال  
 نموده یقین کرد که اگر نماند در میان بود خود آقا شیخ رضا  
 میگفت این سبب غلبه باشد روزی که جناب ابوالفضل ذکر  
 خبر میفرمودند این را گفتند دیگر هیچ وجه از خبر خود  
 صحبت نکردند همین وقت گفتند جناب مقدّمها چنین صحبت نمود  
 نه آنکه من تحت کشیم یا صدقه فی خوردم فقط در شایسته  
 آقا شیخ رضا این حکایات را میگفتند باری او را کسی بود  
 که قلب احتیاجی با او تعلق داشت سراج از امر بود نور هدیه بود که  
 بود کلامی نمی بود با نفع بجز بود سراج و دیگر حکمت الهی چنین  
 اقتضای که لیسرنا الا از خوبی برضانه و ضری علی بدلائر طوبی  
 له و کل من اخلص وجهه لله رب العالمین

مِنْ كَلَامِ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللَّهِ

طوبی روح خرج من لیدن مقدّمات شهاب الامم انه یجوز ان یقول انوار الهی

ربه و بدخوردی لایته العلیا و بطوبه طلعات الفردوس و لایحه و یعاش  
 انبیاء الله و اولیائهم و یحکم معوم و یقر علیهم ما ورد علیه فی سبیل الله  
 رب العالمین لو یطلع احد علی ما قدمتم فی عمل الله رب العرش و العرش لیتعل  
 فی اللین شوقاً لذلك المقام الامنع لا ینزع الا قدس الایم

ایضاً  
قوله الراحلی

لعمري ان شرفات الایم روح سبب ترقیات عالم و تعلقات ام استایشانند  
 مایه وجود و علی غطی از بر ظهورات و صنایع عالم بهم عطر السحاب  
 و تنبلی لرضی شیخ از اشیا و بی سبب و علت و سبب موجود نه  
 و سبب اعظم الروح مجرد بوده و خواهد بود

عبدالواو

در این روز مبارک بهائیان شرق و غرب را بمجموعه باختر  
 تبریک ایدیع ایچی میگوید و از برای کل دعای مقدّم حضرت  
 عبدالبهادر از هم قواد میخوانند قوله الراحلی :-  
 " استل الله ان یبارک هذا العید السعید  
 علی الجمیع و یؤتیهم بتائید جدید ان ربی  
 لعلی کل شیء قدیر

سکال پنجم

الحمد لله که نجم باختر سال چهارم را وداع نموده و در  
 سال پنجم داخل شده و امیدویدار که منظوم نظر  
 پاراف گردد و مشمول همت بزرگواران ثاقبان بر پیمان قادر  
 خدمت امر الله و نشر نجات الله دولم و ثبات نماید  
 و چون جلد تازه از برای این جریده درست کردیم و  
 مصارف زیاد تر شد لهذا فقط پانزده سنت  
 به قیمت اشتراک اضافه نمودیم و جای اخبار از عموم  
 و کلاء و مشترکین اینکه وجه ابونه سال گذشته  
 را یک سربیشکافوار سال نمایند و اگر باز مائل اشتراک  
 متند بدون تعویق الحدّاع فرمایند و کم فرید انکم